

و سردهی مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جوائم  
خود ساخته عازم استانبولس والا گردیدند از باتفاق سید هاشم  
بارها بر طبق اشارت پادشاه در نصب نادر و رخصت اقامت  
اندالمی - و راه درآمد و برآمد بر روی زانا زمیندار اودیپور  
بسته در ایل ساختن متمردان آن لواحق فراران سعی بکار بردن  
و سندان دیوده زمیندار سردهی بغاوت توحش ذاتی رخصت ادبار  
بوطن خود کشید - زای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره  
آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنده و بار  
از موطن خود طلبد ایشی - از آنجا ( که سندان دیوده بر سر این قافله  
ریخته هنگام نبرد آراسم - و پس از کشته شدن جمعی طریق  
هزیمت پیموده پایورگنده شدافت - و آن قلعه ایست نزدیک  
سردهی در منتهای صوبه اجمیر گجرات رویه - نام آن در اصل  
اربد اهل است - از بدو باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیی  
و اهل بمعنی کوه - بتصرفات روزگار بدین نام زبان زد شده  
ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن زانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده  
راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین  
و از آنسی آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف  
گل و ریاضین و هوای انبساط آور دارد ) و ایستگه در سردهی

( ۴ ) در [ بعضی نسخه ] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده ( ۳ ) در

[ بعضی نسخه ] دیوره آمده ( ۴ ) نسخه [ ب ] بالو گفته \*

تصرف نموده بایرگنده شتافت - و دو کمترو سعي کار بر مخصوران  
 تنگ ساخت . سلطان دهبوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد  
 رای رایسنگه جمع را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سرور  
 سلطاني رسید . و در سال بیست و ششم ( که آمد آمد میرزا  
 محمد حکیم در حدرد پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش اشیانی را  
 در دست آنصوب پیش نهاد داعیه گشت ) رای رایسنگه و جمع  
 دیگر را با قیلان نامور پیشتر در خصم مرحمت شد - و پست  
 تعینات شاهزاده سلطان مراد ( که بدفعه میرزا محمد حکیم  
 مرخص شد ) گردید - و آخر همین سال ( که معارفت لشکر پادشاهی  
 بدارالخلافت شد ) از یا دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری  
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قلی خان بر سر  
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم صبیح او بعقد  
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر منزله او افزود - و سال  
 سی و پنجم بر خصم وطن خون بیگانیر کام دل اندوخت  
 و پس ازان بملازمت شتافته در آخر سال سی و ششم با جمع  
 هلاوران بکمک خانخانان عبد الرحیم ( که مرگرم مهم قلعه  
 بود ) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش از ( که پسر  
 راجه رامچند بکھیل بود - و پس از فوت راجه اردا از پیشگاه  
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو لعلقه پدرش فرستادند )  
 در راه از سکھاسن افتاد و بچاره گرمی خون گرفتند اما بشخص

و شوی به هنگام بر عارضه افزوده در گذشته پادشاه قدر دان  
بصر منزل او رفته بگوناگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریب  
از حضور جدا شد \*

درین ضمن فریاد ستمگاری یکی از نوکرانش بعرض رسید  
و بر طبع والا گران آمد - و او بظاهر باز پرس طالب حضور گردید  
رای رایسنکه اودا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهت  
چندے از کورنش بازماند - و پحتتر مورد نوازش شده سوزته  
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطي  
لختی به بیگانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه  
درانه شد در راه دزنگ داشت - هرچند عرش آشیانی در مراتب  
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین  
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا بر گرداند  
ناگزیر بعقبه سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخی  
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بواس حفرق دیوبند  
مفتح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل  
و پنجم ( که بلده بههانپور معسکر فیروزیه بود - و شیخ ابو الفضل  
بجانب ناسک تعیین شد ) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت  
چون در بنگاه او دلمت پسرش عورش برپا نموده بود بدین  
تقریب دستوری بورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت  
آستانبوس دریافت - و سال چهل و هشتم بهمراهی شاهزاده

سلطان سلیم بمهم رانا تعیین گردید . در عهد مرش آشیانی  
بمنصب چهارهزاری رسیده در سال اول جلوس جلت مکانی  
پنجاهزاری شد \*

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید ار مامور شد  
که همراه معمل نیاید . بپسندم از انذای راه جدا شده بوطن  
خود رفت . در سال دوم بعد معارفت پادشاه از کابل باستصواب  
شریف خان امیرالامرا فوظه در گردن کرده ملازمت نمود  
و سال هفتم مطابق سنه ( ۱۰۲۱ ) یک هزار و بیست و یک هجری  
بعدم آباد شتافت . پسر آلائش دلچک . که در عهد اکبری  
بمنصب پانصدی سرفراز بود . در سال سی و ششم در مهم تکه  
بکمک خانخانان تعیین گردیده در جنگ با آنکه جمعیت نیک  
همراه داشت بذبرکهمتی از دور تماشایی بود . سال چهل  
و پنجم ( که مرش آشیانی بدیاردکن بودند . و مظفر حسین میرزا  
بذبرکست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی  
راه آراگی سپرد ) ار بهبانه تفحص مبرز با مردم خون از اردو  
برآمده راه وطن پیش گرفت . در سال چهل و ششم پدرش  
بتادیب ار تعیین گردید . ار استدهای آمدن بحضور نمود  
پادشاه رقم صفح بر نامه جرائم ار کشیده فرمان طلب فرستاد  
ار بحضور آمد . در سال سیوم جلوس جهانگیری باستصواب  
خانجهان لودی عفو زلات او شد . پس از فوت پدر چون از دکن

آمده ملازمه نمود بعذایک خاتمه و خطاب راننی سر بلند گردیده  
جانشین پدر شد \*

در جهانگیر نامه می نویسد که رای راسنگه پسر دیگر نیر  
داشتم سور سنگه نام - با وجود آنکه دلپت پسر تیکه او بود  
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب صحبتی که  
با مادر او داشتم - در وقت ( که احوال دولتش مذکور شد )  
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته  
تیکه داده - پادشاه را این عبارت<sup>(۲)</sup> خوش نیامد - گفت اگر ترا  
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست  
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجای او  
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات  
و پانصد سوار بمنصب افزود شده<sup>(۳)</sup> بکمک میرزا رستم صفوی ( که  
بعکومت قنده نامزد شده بود ) تعیین گردید - در سال هشتم  
چون خبر رسید ( که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور  
جنگ کرده شکست خورد ) و مقارن آن هاشم خوستای فوجدار  
آن نواحی گرفته بعضور آوردن چون مکرر ازو تبانی سرزده بود  
بیاسا رسید - بجادری این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی  
ذات و در خدمت سوار افزود شد : احوال راو سور مذکور جداگانه  
بتذکر در آمده \*

( ۲ ) نسخه [ ب ] این خوش نیامد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] افزوده بکمک \*

### • راجه رامداس کچھراوه •

پدرش اردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لونی<sup>(۲)</sup> روزگار بھر می برد - رامداس در بدو حال نوکر و ابحال درباری شده خود بوسیله راجه مذکور در سلک بندهای عرش آشیانی منسلک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [ که راجه تودرمل بکمک خانخانان و انتظام فوج او ( که متوجه تسخیر بهار بود ) تعیین شد ] مهمات دیوانی بنیامت راجه بدر تقویض یافت - و رفته رفته بزور خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند حولینے وسیع مطبوع در قلعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی تیمام داشت - و چون عرش آشیانی در دلوج و خروج محل تعیین وقت نداشته گاه اندرون و گاه بیرون می آمد رامداس با دریمت راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود \*

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدرتخواهی و قدوریت شاهزاده سلیم مردم خود را برخزان و کارخانها مامور

ساختن - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیری بافروزی مذهب و مزید جاء و حشمت چهره کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه ( ۱۰۲۰ ) هزار و بیست و هجری بهدراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعیین گشته بخطاب راجگی و عنایت نقاره سر بر افراخته قاعه رنتهپور ( که از اعظم قلاع هندوستان است ) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفراری یافته - اگرچه در اقبال نامه نوشته - چون از راه ناسک بدو امک آباد شتافته از چهره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی از روی بتحاب تصویر همه امرا ( که درین یساق عارفان بو خود هموار کرده بودند ) کشیده طالبید - و هر یک را دیده چیزت میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سر دیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تذکیر یومیه نوکر زایسال بودی - بدوم تربیت کرده با ایت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دن و دنیا بی بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهمم هنگش تعیین نمود راجه در آنجا در همان سال مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بیست و دو هجری درگذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هنود مقرر است که هر که از دریای سده گذشته به گرد جهانمی میشود - در رنگه لال آب پانزده عورت و بیست

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند \*

در جود و بخشش در انوکم نظیر و سهم نداشت - بیک  
لطیفه مبلغه خطیر میداد - و بچران و باد فرزش و اهل نغمه  
آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر  
مبلغ از خزانچی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض  
مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا دو شبانه روز  
بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص  
بر رفیق خود - و دستهای خود بر زمین میزد - و بد میگفت  
و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور  
بے رخصت بوطن شتافته بدل آزادی زیر دستای بر نشست  
بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه  
آوردند - آن شریده سر بآویزه برخواست - رجان به پسر - از  
فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش اشیانی  
به پیش خانۀ او رفتند پوشش فرمود - پسر دیگرش دلپ نوان  
پایۀ وزارت برآمده در همه چیز با پدر مطابق العمل بالنعل  
بود - در عین شباب بعدم کده شتافت \*

### • راجه باسو •

زمیندار مو و پنهان است - که الکائیس من از دواپه باری  
صوبه پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی انصوبه - هنگامه ( که

( ۲ ) نسخه [ ب ] بازی میاد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] تمن داس \*

قضیه ناگزیر جنس آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای  
خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد ( سلطان سکندر صر ) که  
در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار  
میگذرانید ) سر بفساد برداشتی - بضمک مل ( که در آن وقت  
برپاستی این الکا سر اعتبار می افراختی - و در شور افزایی و انصاف  
بیگناهی اشتها داشتی ) همراهِ سلطان سکندر گشته در پی آرایش  
هنگامه او شد - پس ازان ( که در سال دوم عرش آشیانی  
سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار  
ادبار و تباهی از وجبات احوال متحصان نمایان تر میشد )  
از آنجا که رسم پیشتره زمینداران هندوستان آن است ( که  
راه یکجہتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که  
غالب و شور آنرا باشد هم‌رهی می نمایند ) درین راه بسیاری  
هیلبای زمینداران آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشتی - و پس  
از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه  
( که بلده لهور مطرح الوبه فیروزبی بود ) با آنکه ایذای  
خود آمده اگرچه از روی اضطرار آمده بافتند مستحصن  
نعمرده اند نظر بفتنه انگیزی و شور پستی او بیروم خان افغانی او را  
قرین مصلحت دانسته بیاسا رسانید - و تضحی مل برادرش را  
بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجہ نامو  
رسید او همواره شاهراء انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

بجا آردند . هنگامی ( که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد  
 حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار صوبهٔ پنجاب از متعلمات  
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه ریختند ) راجه باسو از کوتاه فکری  
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت . بذابریں در سال سی و یکم  
 حسن بیگ شایخ عمری بر سرش تعیین گشت . که اگر آن بومی  
 اندوز نپذیرد مالش بمرا دهد . چون فوج پادشاهی به پتهان  
 رسید راجه باسو از نوشتهٔ راجه نودرمل از خواب غفلت  
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامیهٔ استکان  
 سود . پس از آن در سال چهل و یکم بمسایوم فشین را بخود  
 یادر گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت  
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری  
 مقرر فرموده بتادیم آن نواحی اندیش دستوری یافت  
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد . بناسازگاری در سردار کار سرکار  
 تمشیک نگرفت . میرزا رستم طلب گشته چکت سنگه پور راجه  
 مانسنگه تعیین گردید . بنندگان پادشاهی پیمان یکنادلی بسته  
 بخدمنگری پای همت افشردند . و قلعهٔ مو را ( که باستواری  
 و دشوار کشائی . شهرور و مقر آن منور بود ) گرد گرفتند . تا دو ماه  
 سترگ آویزه گوهر ران مردی می افروخت . آخر الامر قلعه را  
 بسپرد . و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید  
 باز فوج تنبیه او مامور شد . جمیل بیگ پسر تاج خان را

مردم از کشیدن - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن  
شاهزاده سلطان سليم زن - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو  
پروچرائم او كشيده شد - باز مصدر شورش گفته در سال چهل  
ونهم ( كه شاهزاده بار دوم بملازمك بدر والا قدر بيوست )  
او نيز باميد استشفاع همراه ايشان آمد - اما بذابر وفور وحشت  
آن طرفه دريا ايستاد - پيش ازان ( كه شاهزاده زبان شفاعت  
كشيد ) عرش آشياني مادهو سنگه كچهوايه را براي گرفتن او  
فرستاد - او خبردار شده بدر لوت - چوي جنت مكاني بر تخت  
سلطنت متمكن گرديد او بعطاي منصب سه هزار و پانصدي  
سر بلندي يافت - و در سال ششم بمهم دكن دستوري پذيرفت  
و در سال هشتم مطابق سنه ( ۱۰۲۲ ) هزار و بيست و دو هجري  
جهان را بدرون كرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جكم سنگه  
اند - كه احوال هر دو براسه ترقيم يافته \*

### • راجه مانصنگه •

پسر راجه بهگونك داس كچهوايه است - بعقل درست  
و شجاعت فرادان و مزيد قرب و منزلت سرآمد امراء اعيان  
سلطنت عرش آشياني بون - و از فرط اخلاص و قدريت از پيشگاه  
خلافه بخطاب فرزندي و گاه بميرزا راجه مخاطب ميشد  
در آخر سنه ( ۹۸۳ ) نهد و هشتاد و چهار بتاديب رانا كيكاي  
مغورر سامور گرديد - در آغاز سنه ( ۹۸۵ ) نهد و هشتاد

( مآثر الامراء ) [ ۱۶۱ ] ( باب الرابع )

و پنج در حوالی گلکنده<sup>(۲)</sup> ( که بعد چوتنور آن بلده را ساخته بود )  
جنگ عظیم رو داد - راجه رامسای گوالیری با پسران کشته شد  
و دران زد و خورد رانا با کدور مانسنگه در افتاده آویزشها  
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آورد - راجه مانسنگه در محلات  
او فرود آمده فیل رامسای ( که از فیلان مشهور او بود ) با غنائم  
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تازاج آن سرزمین  
راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طالب  
حضور نموده چندس از مجرا ممنوع فرمود \*

چون سپه داری پنجاب راجه بهگرنمت داس مقرر گشت  
حراسک حواشی زردباز سنده بکدور تفویض یافت - سال  
سیم سنه ( ۹۹۳ ) نهد رنود رسه میرزا محمد حکیم برادر  
علانی عرش آشیانی ( که مرزبان کابل بود ) ودیعت حیات سپرد  
و کدور حسب الامر بر جناح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان  
آنجا طمانینت افزود - و پسران مقوی میرزا افراسیاب و میرزا  
کیقباد را با تبعه و لحقه و عدههای آندر دست همراه گرفته  
بملازمی رسید - عرش آشیانی تا درهای نیلاب انتهاض نموده کدور  
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - از بجلاکت و مردانگی  
طایفه روشانی را ( که برهزنی و قطاع الطریق سنک راه خبیبر  
بودند ) ماله بسزا داد - و چون راجه بیور بر در آلکای مواد  
( ۲ ) نسخه [ ۱ ] کوهزده \*

شورش يوسف زاي فرزند زین خان و حکیم ابوالفتح طلب  
 حضور شدند این مهم بمانسنگه تفویض یافت - و چون زابلستان  
 برآچه بهگوننداس قرار یافته او از سنده گذشته سودائي  
 گشت حکومت آنجا بکنوز باز گردید - و در سال سي و دوم  
 چون ظاهر شد ( که کنوز از سرد سیر بستوة آمده - و از الوس  
 راجپوت برآپای زابلستان بیداد بیرون - و کنوز درستم رسیدگان  
 دیده دري بکار نمی برد ) آنملک از برگرفته تپوش در شرفی دیار  
 مقرر شد - و خود بمالش روشانیان سي پرداخت - و در همین  
 سال ( که صوبه بهار در اقطاع الوس کچهواهد قرار گرفت ) کنوز  
 پداسهانی آن ملک دستوری یافت - سال سي و چهارم که پدرش  
 در گذشته بخطاب راجگی و منصب پنجهازی بلند مرتبه  
 گردید - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پوزنمل کذدهوریه  
 ( که نخوت فرشی میکرد ) شتاب آورده جای بسیار برگرفت  
 او قلعه نیارست نگاهداشت - زینهار خواست - از آنجا بیازش  
 راجه سنگرام چالش نمود - او پذیره شده فیلان و تندسوفات آن دیار  
 هر گذرانید - راجه به پتغه برگشته بر سر زینت چرده قاضی  
 نموده فراوان غایمت اندوخت \*

و چون از سرتابان تباء سگال آن ناحیه وا پرداخت در سال  
 سي و پنجم از راه چهار کهند فوجی بولایت اردیسه کشید - و آن  
 آکانه ست که همواره مرزبان جداگانه کار کپائی کرده - ازین

پيشتر چنده پرتاب ديو فرمان روا بود - پور او برسنگه ديو  
از بدگوهری و تپاه دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته  
زهر بر خوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکذوب ديو  
از خانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجوردی بر آشفته در سگالش  
بادافراه شد - و چنان را نمود که زش بدیدن می آید - درلیهای  
سلاح آمدن بدان روش روانه ساخت - و پیشکش کالا بدست  
دویست کار دیدار بر دل داده بحصار در شد - و از انجا ( که  
پدر آزار دیر نپاید ) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود  
گرائید - ( سم نبود که راجه اندوخته نیاگان و بیشین بزرگان برگیرد  
هفتاد باستانی گنجینه را نقل بر شکست - و نهادند چندین گذشتگان  
بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان بدبیری  
خود سر باز زد - و بطبیعت روستای گردن بر نهاد - سلیمان  
کورانی ( که بر بنگاه مسلط شده بود ) بایزید پسر خود را  
از راه جهارکهند بیازش انماک فرستان - و اسکندر خان اوزبک را  
( که از عرش آشدانی بغی نموده نزد او شناخته بود ) همراه داد  
( ۳ ) ( ۴ )  
راجه از تن آسانی در فوج بسرداری جهت رای و درگاه آیمج  
بجنگ تعین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار  
خداوند باز گردیدند - ساخت آدیزشها رو داد - راجه بذاکامی

( ۲ ) در [ اکثر نسخه ] بازید ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] جهت رای ( ۴ ) در

[ بعضی جا ] درگاه پدج آمده \*

تن در داده بایزید را دید - بدستگیری او سترگ بیکار چیره  
بر افروخت - راجه و جهیم را می بمره انگي نقد زندگي سپردند  
و مرزباني بدرگا تیج باز گردید - سلیمان او را بدستان صرائی نزد  
خود آورده او هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد \*

در صوبه داری مذمب خان خانخانان و خانجهان ترکمان بهیاره  
ازان ملک بر قلمور افزود - از پراگنده گی امرای بنگاله قتلوی  
نوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال  
بدان دیار در آمد قتلو پیرخاش بوخاسمت - با آنکه چشم زخمی  
بفرج پادشاهی رسید راجه پا انشوده دست بر نداشت - ناگاه  
قتلو ( که بیمار بود ) در گذشت - و عیسی وکیل او ز میر  
خان پور خرد ادره بصری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت  
راجه بتکدک جگنازه را با توابع بخالصه ضبط کرده بهار  
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان  
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او بیکر کشن و برادر  
و خواهر او از صندل بر ساخته اند \*

گویند پیشتر ازین بهار هزار سال و کمه راجه اندر من  
مرزبان نیلگر پریمی برهنمونی آگاه اولی ( که ایزد جهان آفرین را  
بدین مکان نظر خاص امت ) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را  
شبه بظواب نمودند - که در فلان روز چو به بدرازی پنجاه و دو

انگشمن و عرض یک و نیم دسمی خواهد آمد - آن پیکر خاص  
 ایزدی است - برگیرند - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارند  
 بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب پرستش بر سازند  
 همچنان در بیداری یافتی - آرا جگفته نام نهاد - گویند  
 کلا بهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافتی  
 آن چوب را در آتش انداخت - نسوختی - سپس در دنیا افکند  
 باز بر آردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه  
 رخت پوشانند - و پنجاه شخصت زنا را در استانه خدمتگاری  
 کنند - و هر بار ( که شیلان بزرگ بفرستیده پیش آن صورت آورند )  
 تا بیست هزار کس بهره از اوس برگزینند - و از ابه شازده  
 پایگی بر سازند - و بر سوار گردانند - و پندارند هر که آرا  
 بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سخنی در زگار نبیند - و از  
 فرزان خارق عادت برگذارند \*

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه  
 نگاه میداشتند - پس از راجه سلیمان و خواجه عثمان پسران  
 قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی  
 و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همی چستی بدست  
 سعید خان سوبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها  
 آرا دشمنی هریمت گشته پناه راجه را میچند ( که زمیندار عمدت  
 آن ملک بود ) بردند - اگرچه سعید خان بنگاله برگشت اما راجه دسمی

از تعاقب نكشیده سازنگ گدعه را ( كه پناه جا اندیشیده بودند )  
 معاشره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر  
 بآنها تن نموده در سنه ( ۱۰۰۰ ) هزارم هجری ملك اردیبه  
 ضمیمه ممالک مصر سه گردید - و در سال سی و نهم سنه ( ۱۰۰۲ )  
 هزار و دو هجری ( كه سلطان خسرو را بمنصب پنج هزاری و اقطاع  
 اردیبه برنواختند ) راجه باتالیقی او اختصاص گرفته بجایگزین  
 بنگاله و پاسبانی آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر  
 و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاره از ولایت بهائی و زمینداران  
 دیگر گرفته داخل ملك پادشاهی ساخت - و در سال چهارم  
 سنه ( ۱۰۰۴ ) هزار و چهارم هجری نزد آك محل جائی پسندید  
 كه آسیب كشتی بدر کمتر رسد - شیر شاه نیز این مكان را  
 خوش گونا بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته پاكپونگر موسوم  
 ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم لچه می نواین  
 زمیندار كوچ ( كه آباد ملكه سمت شمالی گهواره گهات - در صد  
 كوره طول - و چهل تا صد عرض ) راه اطاعت پیموده براجه  
 ملاقات كرد - و همشیرا خود را براجه داد \*

سال چهل و چهارم سنه ( ۱۰۰۸ ) هزار و هشت هجری

( كه عرش آشیانی عزیست دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم  
 بصوبه اجمیر بماش راجا دستوری یافت ) راجه را با بهالی  
 حكومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین كردند - چون دران ایام

عیسی ( که بزرگ بومی بنگاله بود ) فرود شد راجه یتاق آن ولایت  
 آسان بر شمرده جگت سنگه پسر کلان خود را بیاسپانی فرستاد  
 جگت سنگه در راه زندگی بسپرد - مها سنگه پور او را ( که  
 خود سال بود ) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم حواجه  
 عثمان بصر قتلو سر نسان برداشت - مردم راجه سهل انگاشته  
 باویزه بر آمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه بنگاله از دست  
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سلطان سلیم  
 ( که از تن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر  
 بصر بوده تا اودیپور شتافت ) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج  
 خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که  
 ناگاه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگه  
 بدان سو رهنمائی کرد - اما باغروی واقع طلبان شاهزاده بضبط  
 آگره رد آورد - مریم مکانی برای پند پذیروی او از قلعه سوار  
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار گروهی دارالخلافت عمان تاب  
 گشته کشتی سوازه راه آله آباد گرفت - راجه ابتدا از شاهزاده  
 جدا شده بمالش بد گوهران بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیر پور  
 با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموری  
 بخشی موبه بنگاله ( که دستگیر شده بود ) در معرکه با طوق  
 و زنجیر بدست آمد - و پس ازان ( که از بدو دست آن ملکیت  
 خاطر جمع ساخت ) بحضور رسیده بمنصب هفت هزاری

هفت هزار سوار ( که در آن وقت شیخ امیر عمده زیاده  
بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا  
عویز کوکه نیز بدین برآمدند ) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال  
عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو  
( که در زعم مردم رتبه ولیعهدی داشت ) افتاد - اما چندان مکانی  
به عالی بنگاه و رخصتی تعلقه محتمل ساخته بجانب خود کشید  
و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین  
سال از بنگاه تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور  
بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت  
که سرانجام پورش دکن نموده بکک خانخانان بدان دیار  
شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری  
باجل طبعی در گذشت - شخص کسی با وی در آتش سوختند \*

زوجه در حکومت بنگاه عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز  
و سرانجام بهم رسانید - که با او فروش او صد فیل داشت  
و همه سپاه پیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک  
سرسه و سردارے بود - گویند در آن هنگام ( که مهم دکن  
بمخاندان لودی باز گردید ) مانده پنجهزاری صاحب علم و تقاره  
( مثل خانخانان و زوجه هانسنگه و میرزا رستم مغوی ر آصف  
خان جعفر و شریف خان امیرالامراء ) و از چهار هزار تا صدی  
یک هزار و هفتصد منصبداران کمکی بودند - چون ببالا گهاک

از فقدان غله قطع و فلا بمراتبه انجامید ( که سیره بیک  
 رویه آرد پیدا نمیشد ) روزه راجه سردیوان برخاسته بالحاج  
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام  
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبول  
 از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست بر سر گذاشته  
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - راجه یکصد  
 رویه به پفجزاری و باین حساب تا مدتی یومیه قرار داده  
 هر شب زرد خریطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت  
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه ( که این سفر  
 مدعی شد ) هرگز نماند نذود - و بمردم آرد تا رسیدن رسد  
 اجناس را بنرخ آنبیر می فروخت - گویند رانی کزور منکوحه<sup>(۲)</sup>  
 راجه ( که مدبره عاقله بود ) از رطن سر برآه کرده می فرستاد  
 راجه در سفرها بجهت مسلمانان حمام و مسجد از پارچه ایستاده  
 میکرد - و یک وقت طعام بهمه متعینه می فرستاد \*

گویند روزه سیده با برهنه در رجحان اسلام هر دین  
 هنوز بدعت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من  
 اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفتی که بنا بر خوشامد پادشاه  
 وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری  
 خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفتی مرا علم نیستی

( ۲ ) نسخه [ ب ] بنرخ آن نیزه

اما دین ہنود ( کہ چندین مدت است ) اگر ہمہ صاحب کمال  
مذہب باشد ہمین کہ مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کہ  
شبہا آنجا رود بسم آسیب جنہ اسمی - و در اسلام در ہرقصبہ  
و شہر چندین بزرگان آسودہ اند - کہ یزار و بتبرک در میان اسمی  
و اقسام مجالس منعقد \*

گویند در وقت رفتن بنگالہ در منگبر بصحبت شاه دولت  
نایب ( کہ از صاحب کمال آنوقت بود ) رسید - شاه فرمود باین  
ہمہ دانش و فہمید چرا مسلمان نمیشوی - راجہ عرض کرد کہ  
در کلام الہی واقع شدہ \* ختم اللہ علی قلوبہم \* اگر بتوجہ شما  
فعل شقاوت از سینہ من برداشتہ شود فوراً مسلمان میشوم - و یکماہ  
باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبہ اش نبود سون نمود  
و لہ در قائل \*

\* فیض درویشان چہ در یابد دل افردہ را \*

\* مس چو باشد کشتہ ہے حاصل ز فیض کبما سمی \*

گویند راجہ «اننگہ ہزار و پانصد حرم داشت - و از ہر یک  
دو پسر و دو پسر بہم رسید - اما ہمہ در حیات پدر زندگی  
بصورتند - مگر راجہ بہار سنگہ - او ہم از بادہ پیمائی بافراط  
بعد از پدر زود در گذشت - علیحدہ مذکور شدہ \*

### \* راجہ راجسنگہ کچھواہہ \*

پسر راجہ اسکر ہرادر راجہ بہارامل اسمی - چون راجہ

بهار اصل مورد نوازش بی پایان عرش آشیانی گردید هر یک از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد - ( راجه اسکن سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مددگر نامزد شد و سال بیست و چهارم بمرافقه راجه تودرمل بصوبه بهار تعیین گردید - در سال سیّم بمنصب هزاری افتخار آذربخت در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری پذیرفت - چون پادشاه سال سی و یکم در امیر بهر صوبه تعیین فرمود صوبه آگره بخام او و شیخ ابراهیم توار یافت - و سال سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مددگر روانه شد - و هومت موعود درگذشت - راجه بختگاه بختاب راجگی و منصب درخور سرعزت برافراخته مدتها تعینات بیساق دکن بود - پس ازان ( که حسب استدعای او فرمان طلب صدرر یافت ) سال چهل و چهارم بدرامت آستانه بوس پیوست - پستر بقعه داری گوالیار سر بلند گردید - سال چهل و پنجم در امی ( که پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود ) بحضور آمده بمسجد نیاز چنین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم بانفاق راجی رایان پتر داس بتعاقب بر سنگه دیو بندیل ( که دزدانه بر سر راه آمده شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود ) مامور گردید - و چون در استیصال طایفه بندیه ترددات شایسته و مساعی جمیله

بکار بردن سال پنجاهم باضافه های متواتره بمنصب چهار هزارى  
سه هزار سوار و عفايت نقاره فايز گشت . در سال سيوم  
جنس مكاني بدکن رخصت يافت . در سال دهم مطابق سنه  
( ۱۰۲۳ ) هزار و بيست و چهار هجري درانجا فوت نمود  
رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازي يافت  
و سال درازدهم بخطاب راجگي ممتاز شد . و اواخر همین سال  
از اصل و اضافه بمنصب يک هزار و پانصدي و هفتصد سوار  
سربلند گردید . يکي از نبائر او ( که پرسوتم سنگه نام داشت )  
سال ششم جلوس فردوس آشياني بربقه اسلام در آمده موسم  
بسعادت مند گردید . و بعطای خلعت و اسب و زر نقد مورد  
عاطفت گشت \*

### • راجه رايسال درباري •

پدرش راجه سوچا پسر راجه راي (امل شبخارت اسمی  
که حسن خان سور پدر شير شاه مشهور در بدر حال نوکر او بوده  
در کچه واهه دو فرقه اند . يکي راجارت - که ميرزا راجه مانسنگه  
و نياگان او اند . دوم شبخارت . که راجه لونکرن و راجه رايسال  
و اقوان او باشند . گویند يکي از اسلاف آنها را فرزند نميشد  
در ريشه بسروقتی او رسيد . و بر احوالش بخشوده بوجود مولود  
مبهر ساخت . بعد چنده بيمن دم گيرای آن بزرگوار

پسر سه کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخوات  
موسوم گردید \*

راجہ راجہ بدستیارچی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده  
بقرب و اعتبار از هممران برتری اندوخت - و چون آثار  
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت  
روز بروز براعتمان افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی  
بر رای (زین راجہ تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را  
تا سال چهارم هزار و در بیست و پنجاهی نوشته - ظاهراً در آن وقت  
این قسم مناصب معمول بود - بعد از آن قرار یافته باشد که  
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان  
جنم مکانی بر منصب و امارت راجہ راجہ مال افزوده تعیین دکن  
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز  
یافته - بیصمی و یک پسر داشت - و هر یک ازینها کثیر اولاد  
بود - و چون او در بهق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت  
مادهوسانگه و غیره نبائش از خود سری و تبه خیالی جمع  
اوباش و زنون فراهم آورده و لایمت حد خود را ( که عبارت از کهندار  
و غیره متصل آنبیر است ) بزرگستی متصرف شدند - متهم داس  
بنگالی ( که متدین و از خط دانشا بهره داشت - و صاحب  
اختیار سرکار راجہ بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت  
حضور می اندوخت ) از حسن رای لخته تدابیر بکار برده باره

( باب ۸۰۱ ) [ ۱۷۴ ] ( مائراامرا )

ملک از دسوی متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره در سه کس برشادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزاده‌های او ( که جم غفیر بودند ) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریق و مقصدی میگذرانیدند \*

### \* رانا سکرا \*

پسر رانا اودیسنکه بن رانا سانکا اسم - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی وادی مخالفت می‌پیمود او در بملازم پیشگی آرد، بمنصب در صدی شرف استیاز یافت و در سال اول جلوس جنم مکانی بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بمهم رانا تعیین گردید . و در آخر همین سال با جمعی به تفتیه دلپمت بهورته نامزد گردیده مظفر منصور گشت - در سال دوم بمنصب در هزار و پانصدی ذاک و هزار سوار عام عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه به سه هزار و سوار مرتقی گردید \*

### \* راجه مها سنگه \*

ولد راجه جگت سنگه بن کدور مانسنگه کچهواهد - پس از فوت پدر بجان‌شینی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیانی و نه افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند ) او منیر السن بود